



# بوروکراسی



لودویگ فون میزس  
ترجمه مهدي تدینى

# بوروکراسی



بنگاه ترجمه و نشر  
کتاب پارسه

سرشناسه: فون میزس، لودویگ، ۱۸۸۱ - ۱۹۷۳ م. / Von Mises, Ludwig  
عنوان و نام پدیدآور: بوروکراسی / لودویگ فون میزس / ترجمه مهدی تدینی

تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه ۱۴۰۱

مشخصات نشر: ۲۰۸ ص

مشخصات ظاهری: ۶ - ۹۱۰ - ۲۵۳ - ۶۰۰ - ۹۷۸

شابک: فیبا

وضعیت فهرست‌نویسی: عنوان اصلی: Bureaucracy, c2007

یادداشت: کتاب حاضر با همین عنوان با ترجمه رسول قنبری توسط روزنه در سال ۱۴۰۱

فیبا گرفته است.

موضوع: مدیریت دولتی / سیاست صنعتی / بوروکراسی

شناسه افزوده: تدینی، مهدی، ۱۳۵۹ - مترجم

رده‌بندی کنگره: JF1۳۵۱

رده‌بندی دیویی: ۳۵۱

شماره کتابشناسی ملی: ۹۱۴۴۶۲۳



## بوروکراسی

لودویگ فون میزس / ترجمه مهدی تدینی

مجموعه ایدئولوژی پژوهی

آماده‌سازی و تولید:

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

طراحی گرافیک: پرویز بیانی

چاپ و صحافی: دالاهو

نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۴۰۲، ۱۱۰۰ نسخه

همه حقوق چاپ و نشر برای بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه محفوظ است.

هرگونه اقتباس از این اثر، منوط به دریافت اجازه کتبی از ناشر است.

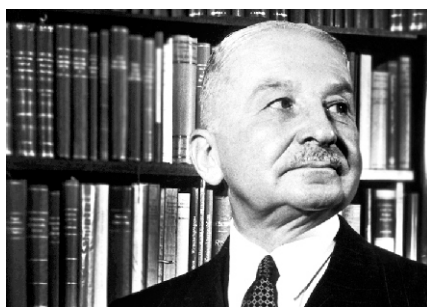
## بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴.

طبقه سوم، تلفن، ۶۶۴۷۷۴۰۵

@ketabeparseh





## لودویگ فون میزس (۱۸۸۱-۱۹۷۳)

حقوقدان، اقتصاددان و جامعه‌شناس اتریشی امریکایی  
از آثار مهم او می‌توان به کنش انسانی، سوسیالیسم، نظریه پول و اعتبار،  
پرووکراسی و لیبرالیسم اشاره کرد.



## فهرست

۹	یادداشت مترجم
۱۹	دربارهٔ لودویگ فون میزس
۲۹	دیباچه
۳۵	درآمد
۳۵	یک. طنین موهن مفهوم «بورو کراسی»
۳۷	دو. اتهامنامهٔ شهروند امریکایی علیه بورو کراسی گرابی
۴۷	سه. نگرش «مترقی‌ها» نسبت به بورو کراتیسم
۵۲	چهار. بورو کراتیسم و توتالیتاریسم
۵۷	پنج. دو گزینه: سودمداری یا بورو کراسی
۵۹	۱. مدیریت سودمدار
۵۹	یک. عملکرد سازوکار بازار
۶۱	دو. محاسبهٔ اقتصادی
۷۲	سه. مدیریت در نظام سودمدار
۷۸	چهار. مدیریت نیروی کار در بازار کار محدودناشده
۸۳	۲. مدیریت بورو کراتیک
۸۳	یک. بورو کراسی در حکومت استبدادی
۸۵	دو. بورو کراسی در نظام دموکراتیک
۸۹	سه. ویژگی‌های اساسی مدیریت بورو کراتیک
۹۳	چهار. معضل مدیریت بورو کراتیک

- ۹۸..... پنج. مدیریت کارگزینی بوروکراتیک
- ۱۰۳..... ۳. مدیریت بوروکراتیک شرکت‌ها در مالکیت عمومی
- ۱۰۳..... یک. اجرا ناپذیری نظارت فراگیر دولتی
- ۱۰۵..... دو. شرکت عمومی درون اقتصاد بازاری
- ۱۱۳..... ۴. مدیریت بوروکراتیک شرکت‌های خصوصی
- ۱۱۳..... یک. مداخلات دولتی و تضعیف انگیزه سود چگونه به بوروکراتیک‌سازی...
- ۱۱۵..... دو. دخالت در میزان سود
- ۱۲۰..... سه. دخالت دولت در گزینش پرسنل
- ۱۲۳..... چهار. وابستگی نامحدود به صلاح‌دید ادارات دولت
- ۱۲۷..... ۵. معانی سیاسی و اجتماعی بوروکراتیک‌سازی
- ۱۲۷..... یک. فلسفه نظم بوروکراتیک
- ۱۳۰..... دو. خودپسندی بوروکراتیک
- ۱۳۵..... سه. بوروکرات در مقام رأی‌دهنده
- ۱۳۶..... چهار. بوروکراتیک‌زدگی ذهنی
- ۱۴۵..... پنج. چه کسی باید ارباب باشد؟
- ۱۵۳..... ۶. پیامدهای روان‌شناختی بوروکراتیک‌سازی
- ۱۵۳..... یک. جنبش جوانان آلمانی
- ۱۵۹..... دو. فرجام نسل تربیت‌شده در محیط بوروکراتیک
- ۱۶۴..... سه. سرپرستی اقتدارگرایانه و پیشرفت
- ۱۶۷..... چهار. گزینش دیکتاتور
- ۱۶۹..... پنج. از میان رفتن روح نقادی
- ۱۷۷..... ۷. راه علاج چیست؟
- ۱۷۷..... یک. شکست‌های گذشته
- ۱۷۹..... دو. علم اقتصاد در برابر برنامه‌ریزی دولتی و توتالیترسیم
- ۱۸۶..... سه. شهروند معمولی در برابر تبلیغاتچی‌های حرفه‌ای بوروکراتیک‌سازی
- ۱۹۵..... نتیجه‌گیری
- ۲۰۱..... نمایه



## یادداشت مترجم

بوروکراسی — یا دیوان سالاری — همیشه آماج انتقادات و احساسات منفی بوده است. کاغذبازی، تشریفات اداری بیهوده و حوصله سربر، روح سرد و بی تفاوتی ادارات، خونسردی کارمندی، اجرای قوانین و مقررات و تبصره‌ها فارغ از توجه سود و زیان راستین آنها، نخوت، کرختی، تعلل و بی‌حوصلگی کارمندان، و در مقابل، بلا تکلیفی، سردرگمی و درماندگی مراجعه‌کنندگان که عنوان «ارباب رجوع» برایشان تعارفی تو خالی است و در حقیقت در برابر کارمندان، حتی کارمندان دون پایه، گاه به رعیت می‌مانند... اینها فقط گوشه‌هایی از آن صفات و ویژگی‌های منفی است که معمولاً با نام «بوروکراسی» در ذهن تداعی می‌شود. و البته فقط اینها نیست: کندی و کندذهنی، ناتوانی در تشخیص صحیح منافع شهروندان، اتلاف توان و زمان مردم و منابع عمومی، پارتی‌بازی، خویشاوندسالاری و در موارد وخیم ناشایست‌سالاری، پیدایش بستر رشوه‌گیری، اولویت یافتن منافع اداریان بر سایر شهروندان در مناسبات کلی کشور، فساد اداری و اختلاس، امکان نفوذ درون ادارات و ایجاد روابط ناسالم میان کارمندان فاسد و افرادی که برای پیگیری منافع خود در ادارات

شبکه‌هایی از آشنایان و افراد بانفوذ را ایجاد می‌کنند، و انواع سو استفاده‌های دیگر از مناصب اداری. به راستی شاید فهرست کژکار کردی‌ها و کژرفتاری‌هایی که می‌تواند زیر پوسته ظاهرالصلاح بوروکراسی شکل بگیرد ته نداشته باشد، در حالی که شاید همه این سو استفاده‌ها در برابر سرشت فرصت‌سوز و سرمایه‌سوز نظم بوروکراتیک هیچ باشد. به همین دلیل است که چه در زبان کوچه‌وبازاری و چه در زبان و بازنمایی ادبی و هنری، از ادبیات تا سینما، نظم بوروکراتیک همواره آماج نقد و نكوهش بوده است.

از دیگر سو، عموم شهروندان از سن کم، حتی از کودکی، با نظم بوروکراتیک آشنا می‌شوند و تازه وقتی به فردی بزرگسال تبدیل می‌شوند می‌فهمند برخی چیزهای ناخوشایندی که تاکنون تجربه کرده‌اند، برای مثال در نظام آموزشی، ریشه در ماهیت نظامی دارد که آن را «بوروکراسی» می‌نامند. اما به هر روی، همه شهروندان از سن پایین با نظم بوروکراتیک، بدون آنکه نام آن را بدانند، مأنوس می‌شوند و هر چه بیشتر در جامعه ادغام می‌شوند و مسئولیت‌های خانوادگی و اجتماعی بیشتری را بر عهده می‌گیرند، با بوروکراسی و ابعاد و امکان‌های پنهان آن آشنا تر می‌شوند — و طبعاً دیر یا زود آنها نیز به صف منتقدان کاغذبازی و تشریفات اداری می‌پیوندند. در اینجا در عین حال تناقض بزرگی هم وجود دارد! بخش بزرگی از مردم بسیار مشتاقند شغل مطمئنی با درآمد ثابت و مزایای کارمندی در همین نظم بوروکراتیک به دست آورند و اصلاً برای به دست آوردن آن سخت می‌کوشند، آزمون پشت آزمون می‌دهند، مدرک پشت مدرک می‌گیرند و رقابتی نفسگیر را پشت سر می‌گذارند — و بعید نیست در این راه از نفوذ دوستان و آشنایان نیز بهره ببرند. اگر آنها را با این تناقض روبرو کنید، احتمالاً وجود نظم بوروکراتیک را واقعیتی اجتناب‌ناپذیر در جامعه می‌دانند که نه از خودش گریزی هست و نه طبعاً از بدی‌های احتمالی نهفته در آن. در واقع، آنها وجود نظم بوروکراتیک را در هر ابعادی، حتی در

بزرگ‌ترین و گسترده‌ترین مقیاس‌ها، امری بدیهی می‌دانند و جامعه‌ای منهای نظم بوروکراتیک برایشان قابل تصور نیست. از طرفی، هر انسانی باید نانی به کف آورد تا نیازهای پایه‌ای زندگی‌اش را تأمین کند، در عین حال پیشرفت کند و جایگاه اجتماعی آبرومندان‌های داشته باشد و در این میان، اگر با ارتقای منصبش بتواند امور زندگی دیگران را هم سامان دهد، که چه بهتر!

البته دو چیز بر ما روشن است: اول اینکه بدون نظم اداری — که علی‌الحساب آن را نظم بوروکراتیک می‌نامیم — بسیاری از امور زندگی مردم را نمی‌توان سامان داد و در این تردیدی نیست که فواید و اصلاً ضروریات فراوانی تنها از رهگذر نظم بوروکراتیک تأمین می‌شود. پس هرگز قصد نداریم پیشاپیش کلیت بوروکراسی را امری مطلقاً منفی جلوه دهیم. اگر به وجوه ناخوشایند آن اشاره کردیم، برای برجسته کردن تناقضی بود که به آن خواهیم رسید. اما از دیگر سو، همه می‌دانند که یک دنیای کاری غیربوروکراتیک نیز در جامعه وجود دارد که معمولاً بسیاری از معایب نظم بوروکراتیک را ندارد یا در ابعاد کمتری دارد. کسی که برای مجوز کارگاه خیاطی‌اش به فلان اداره دولتی می‌رود مطمئن است که با یک اداره بوروکراتیک روبروست و باید با هزارتوی بوروکراسی دست‌وپنجه نرم کند، اما وقتی کارهای اداری را انجام می‌دهد و برمی‌گردد به کارگاه و با مشتریان و همکارانش روبرو می‌شود، هر قدر هم با آنها درگیر مشکلات باشد، می‌داند که این فضا بوروکراتیک نیست. این یعنی، انسان‌ها هنگام انتخاب شغل واقعاً این دو گزینه را — دست‌کم روی کاغذ — دارند که یا وارد نظمی بوروکراتیک شوند و گام در راه کارمندی بگذارند یا وارد مشاغل آزاد شوند و رئیس و مرئوس خود باشند. حال بسته به استعدادها و توانایی‌های فردی، نوع تخصص و علایق و امکان‌های واقعی موجود، در نهایت خود فرد — یا والدینش — تصمیم می‌گیرد وارد کدام نظم شود: بوروکراسی یا بازار آزاد.

بعید است هیچ‌یک از کسانی که وارد کار اداری می‌شوند، بخواهند شبیه یکی از آن کارمندانی شوند که نماد همه ناخوشایندی‌های نظم بوروکراتیک است، بلکه عموماً می‌خواهند شبیه آن کارمند زحمتکشی شوند که همه وقتی از اتاقش بیرون می‌آیند می‌گویند: «خدا پدرش را بیامرزد، سریع کارمان را راه انداخت. چه خوش اخلاق هم بود!» همه می‌خواهند از آن دست مدیرانی شوند که هر جا پا می‌گذارند آنجا را مانند بولدوزر متحول می‌کنند، سیستم کاری را به‌روز می‌کنند، سرعت فرایندهای کاری را بالا می‌برند، مشکلات و اتلاف‌های سرمایه و زمان را از بین می‌برند و نظمی کارآمد ایجاد می‌کنند. هستند افراد سختکوش و خوشفکری که واقعاً چنین تحولی را در نظم اداری پیرامون خود پدید می‌آورند، اما احتمالاً اکثریت دیر یا زود با این واقعیت تلخ روبرو می‌شوند که نظم بوروکراتیک رام‌ناشدنی‌تر و خشک‌تر از آن است که به سادگی بتوان تغییر محسوسی در آن پدید آورد و اگر هم کسی توانسته است تحولی چشمگیر در جایی ایجاد کند دلایل خاص و احتمالاً فرا بوروکراتیکی داشته است. بعید نیست این نیروهای پیرانگیزه و خیرخواه نیز پس از چند سال تلاش فراوان و دستاورد اندک به یکی از همان کارمندان بی‌انگیزه تبدیل شوند که اگر خیلی هنر کنند وجدان کاری‌شان را به رغم ناملایمات و سرخوردگی‌ها حفظ می‌کنند و باز هم هر جا بتوانند حاضرند برای رفع مشکلات تلاش مضاعفی کنند.

تناقض بزرگ در همین جا نهفته است: چرا به رغم انتقادات فراوان نسبت به بوروکراسی و اثبات همیشگی اینکه نظم بوروکراتیک هر چه باشد نظم پُرایرادی است، بوروکراسی همچنان پابرجا می‌ماند و رشد هم می‌کند؟ جامعه به اندازه کافی از نقایص و معایب نظم بوروکراتیک آگاه است، پس چرا همیشه صف ورود به مشاغل بوروکراتیک طویل است و امکان و اسازی یا کوچک‌سازی آن وجود ندارد؟

برای پاسخ به این پرسش البته نخست باید به درستی فهمید نظم بوروکراتیک چیست، چه ویژگی‌هایی دارد، ریشه‌های انبساط و انقباض آن کجاست. آن‌گاه می‌توان به تناقضات افکار و رفتار شهروندان در قبال نظم بوروکراتیک نیز پی برد. کاری که لودویگ فون میزس در این کتاب کرده، همین است که نشان داده تناقضی در تفکرات و مطالبات شهروندان وجود دارد؛ البته پس از اینکه ویژگی ماهوی نظم بوروکراتیک را شرح داد. میزس نفس بوروکراسی را هرگز نفی نمی‌کند، بلکه مسئله او، مانند هر اقتصاددان دیگر مکتب اتریش، «اندازه و ابعاد» نظم بوروکراتیک است. از نظر او نه نفس بوروکراسی، بلکه ابعاد آن می‌تواند به آفتی جدی تبدیل شود. اندازه نظم بوروکراتیک نیز نتیجه تصمیم شهروندان است. وقتی شهروندان بهروزی خود را در گسترش اختیارات اداره عمومی یا دولت می‌جویند، نظم بوروکراتیک نیز ناگزیر بزرگ می‌شود. به همان اندازه که شهروندان تأمین خود را به اداره عمومی (با هر عنوانی: دولت، حکومت، شهرداری و...) واگذار می‌کنند، پایه‌های گسترش بوروکراسی را پی‌ریزی می‌کنند. شهروندی که بهروزی‌اش را در بسط ادارات عمومی می‌جوید، طبعاً نمی‌تواند از فربه شدن بوروکراسی و ناکارآمدی آن گلایه کند. این همان خودکرده‌ای است که تدبیری برایش نیست؛ مگر اینکه دریافت شهروند از راه‌ورسم کسب بهروزی تغییر کند. در نهایت می‌توان از بحث میزس نتیجه گرفت که ریشه مسائل در دریافت شهروندان از مفهوم آزادی است. بین آزادی‌های فردی و اختیارات اداره عمومی (دولت/حکومت) نسبتی معکوس وجود دارد. یعنی هر چه دامنه اختیارات دولت بیشتر شود، آزادی‌های فردی محدودتر می‌شود. بنابراین، کسب آزادی‌های فردی یعنی محدود شدن اختیارات دولت و اساساً «آزادی» به معنای «آزادی در برابر حاکمیت» است. آزادی یعنی محدود کردن دولت/حکومت؛ یعنی شهروندان اجازه ندهند دولت از راه‌های دموکراتیک و غیردموکراتیک

مختلف بر دامنهٔ اختیارات خود بیفزاید، و نیز بکوشند اختیاراتی را که پیش‌تر به دولت داده شده، از دولت پس بگیرند. از این منظر که به مفهوم آزادی بنگریم، تازه متوجه می‌شویم بسیاری از مردم اساساً از چنین دریافتی از آزادی رویگردانند، چون معتقدند دولت/حکومت اصلاً باید اختیارات گسترده داشته باشد تا در زندگی مردم دخالت کند. طبعاً منظور همه از این مداخله نیز «خیر» است؛ می‌خواهند دولت اختیارات داشته باشد تا برای مقاصد نیک و به‌روزی بیشتر در زندگی مردم دخالت کند. اما «شر» دقیقاً از همین جا شروع می‌شود.

محل اختلاف بسیاری از شهروندان نیز این نیست که ادارهٔ عمومی (یعنی دولت) چرا در امور زندگی شهروندان دخالت می‌کند، بلکه اختلافشان این است که دولت «بهتر» است در «چه چیز» دخالت کند. در کلیت اینکه دولت باید اختیارات گسترده داشته باشد، قیم باشد و مداخله کند مناقشه‌ای ندارند. در هر صورت دولت را قیم و پشتوانه می‌خواهند، فقط مسئله این است که در چه چیز پشتوانه باشد و دخالت کند: آموزش و پرورش، مسکن، اشتغال، سرمایه‌گذاری، بهداشت و درمان، ناتوانی و از کار افتادگی و انواع بیمه‌های تأمین اجتماعی، فرهنگ و هنر، صادرات و واردات، نوع و میزان تولید، حقوق کارگران و کارمندان، قیمت‌گذاری از تخم‌مرغ تا خودرو و جیره‌بندی مواد اولیه و کالاهای مصرفی؛ عموماً دعوا نه سر نفس مداخله، بلکه سر حیطة مداخله است. اینجاست که دریافت‌های ریشه‌دار و سنت‌ها و تجربیات زیستی نسل‌اندر نسل یک ملت تعیین می‌کند چه دریافتی از «دولت» دارند — و در پس این دریافت چه فهمی از «آزادی» نهفته است.

مسئله وقتی پیچیده‌تر می‌شود که منافع کاملاً شخصی می‌شود. فقط یک مثال می‌زنم تا ببینیم چگونه شهروندان ممکن است مشتاق گسترش بوروکراسی دولتی باشند: بزرگ شدن دولت به معنای افزایش مشاغل دولتی است و همیشه

قشری از جامعه مشتاق مشاغل دولتی اند و از اینکه حقوق بگیر دولت باشند راضی و خشنودند. شغل دولتی سنگر خوبی برای فرار از رقابت سخت اجتماعی در جامعه‌ای آزاد است. برای مثال بعید نیست کسی که توان تولید ندارد ترجیح دهد به یک بوروکرات تبدیل شود تا از فشارهای تولیدکننده بودن فارغ باشد و اتفاقاً از میز ریاست خود به تولیدکنندگان امر ونهی کند. سوء تفاهم نشود. مراد این نیست که همه کارمندان دولت عافیت طلبند. به هر حال در هر جامعه‌ای به نوعی نظم بوروکراتیک نیاز است، اما همیشه کسانی هستند که بین شغل آزاد و شغل دولتی، دومی را ترجیح می‌دهند. طبعاً اینان از گسترش بوروکراسی دولتی استقبال می‌کنند و در برابر کوچک‌سازی آن مقاومت می‌کنند. اما وقتی گنده‌شدن دولت به معنای محدود شدن آزادی و دامنه‌ی ابتکارات فردی باشد، یعنی اینان حاضرند برای زندگی بی‌دردسر شعاع آزادی شهروندان کاهش یابد.

اگر پای استدلال چپ‌ها بنشینید، بی‌درنگ می‌گویند آزادی باعث می‌شود یک قشر در جامعه قدرت اقتصادی بالایی بگیرند و در نتیجه آزادی دیگران محدود شود و عدالت اجتماعی از بین برود. اصلاً به فرض، نفس این استدلال قبول! اما اگر یک قشر پراکنده با انواع رقابت‌های درونی میانشان به صرف توان اقتصادی می‌توانند به هیولایی تبدیل شوند و اختلالی اساسی در بهروزی عموم پدید آورند، دولتی که علاوه بر توان اقتصادی، انواع ابزارهای نیرومند سیاسی، قانونی، نظامی، تقنینی و قضایی را هم در کف دارد و نیروی انسانی عظیم و منسجمی هم در اختیار دارد، به مراتب می‌تواند خطرناک‌تر شود! قدرت اقتصادی محض خطر آفرین است، اما جمع قدرت اقتصادی، سیاسی، اجرایی، قضایی و تقنینی خطرناک نیست؟

مرز میان شهروند و اداره عمومی (دولت) مانند مرز میان دو کشور است. هر جا اداره عمومی پیشروی کند، قلمرو شهروند کوچک می‌شود. این

امکان وجود ندارد که بدون کوچک شدن دامنه آزادی شهروند، اختیارات دولت زیاد شود. ناممکن است! به همین دلیل اداره عمومی همیشه تهدیدی برای آزادی است. جدی‌ترین مشکل عصر جدید هم همین بوده که بخش بزرگی از مردم شیفته دولت بزرگند — که غایت آن «توتالیتریسیم» است؛ یک آبرودست و مانند گربه‌ای که هر جور آن را رها کنید دوباره روی چهار دست و پا فرود می‌آید، هر نوع دولتی شکل گیرد، این آبرودست دوستان اختیارات آن دولت را بسط می‌دهند و آزادی را از بین می‌برند. از دولت انتظار دارند شغل ایجاد کند، امر و نهی کند، بر همه چیز نظارت کند، صاحب اقتصاد باشد، منابع عمومی را تصاحب و بین مردم تقسیم کند، کتاب‌های درسی را بنویسد، رسانه‌ها را اداره کند، اخلاق عمومی را تعریف کند، بر هنر و ادبیات نظارت کند و هزاران اختیار دیگر (البته همه اینها به شرطی است که آن دولت مداخله‌گر واقعاً خدمات بدهد و پشتیبان باشد، نه اینکه هم دخالت کند و هم با دخالت خود فقط آشفتگی، تورم و بدبختی بیشتر ایجاد کند — گرچه میزس هر گونه مداخله را باعث افت سطح زندگی و اتلاف سرمایه‌های انسانی و طبیعی می‌داند).

در این معادله، هر چه آزادی‌های فردی بیشتر باشد، مداخلات اداره عمومی (یا دولت) کمتر است و در نتیجه پشتوانه‌های دولتی کمتری برای شهروندان وجود دارد. این جاست که درک شهروند از آزادی مهم می‌شود و فرد باید بپذیرد هزینه آزادی این است که خود باید زندگی‌اش را بسازد؛ یا پشتوانه‌هایش در اداره عمومی به حداقل می‌رسد. و اگر شهروند با چنین مفهومی از آزادی بیگانه باشد، به سادگی می‌تواند به سیاهی لشکر آزادی‌ستیزی تبدیل شود.

هر انتخابی هزینه‌ای دارد و هر راهی عواقبی دارد. فون میزس در کتاب بوروکراسی به ما کمک می‌کند در این باره بیشتر تأمل کنیم. این کتاب یکی از آثار مهم اوست و حتی اگر با کلیات اندیشه او موافق نباشیم، به نکات



جالبی در این اثر بر خورد می‌کنیم. این کتاب را میزس در سال ۱۹۴۴ در امریکا به زبان انگلیسی منتشر کرد. مبنای ترجمه فارسی نیز همان نسخه انگلیسی است، اما همزمان برای اینکه اشتباهات احتمالی در کار ترجمه کمتر شود، ترجمه آلمانی کتاب را هم زیر نظر داشتیم. در نسخه آلمانی اثر فصلی در ابتدای کتاب با عنوان «در باره لودویگ فون میزس» به قلم نویسنده‌ای صاحب نظر آمده بود که ترجیح دادم به جای آنکه خود نکاتی در باره میزس بنویسم آن مقدمه را از نسخه آلمانی ترجمه کنم و به ترجمه فارسی بیفزایم.

این کتاب در قالب مجموعه «ایدئولوژی پژوهی» در نشر کتاب پارسه منتشر می‌شود و امیدوارم در آینده آثار دیگری از فون میزس را نیز به آن بیفزایم تا به تکمیل زاویه دید لیبرال در این مجموعه کمک کند.

پیش از این نیز کتاب لیبرالیسم، دیگر اثر مهم فون میزس که مروری مختصر اما مفید و اساسی بر مفهوم کلاسیک لیبرالیسم است، در همین نشر در قالب مجموعه «ایدئولوژی پژوهی» منتشر شده است.

مهدی تدینی

آذر ۱۴۰۱



## درباره لودویگ فون میزس<sup>۱</sup>

پیشگویان سرنوشت گرانباری دارند. مردم تازه وقتی به استعداد پیشگویی آنها پی می‌برند که پیشگویی‌شان به وقوع پیوسته است. گاه تحقق این پیشگویی ممکن است زمان زیادی طول کشد. وقتی پیشگویی لودویگ فون میزس (۱۸۸۱-۱۹۷۳) مبنی بر فروپاشی سوسیالیسم تحقق یافت، او مدت‌ها بود که چشم از جهان فرو بسته بود.

وقتی او شهادت کرد این پیشگویی را در ۱۹۲۲ در کتاب سوسیالیسم<sup>۲</sup> بیان

---

۱. چنان که پیش‌تر در «یادداشت مترجم» گفته شد، همزمان با ترجمه کتاب از نسخه اصلی انگلیسی، نگاهی به ترجمه آلمانی کتاب هم داشتیم تا اشتباهی در فهم متن پیش نیاید. از قضا دیدم دتمار دورینگ (Detmar Doering; ۱۹۵۷—) مقدمه‌ای درباره لودویگ فون میزس بر نسخه آلمانی کتاب نوشته که در بردارنده نکات مفیدی است. آنچه در اینجا با عنوان «درباره لودویگ فون میزس» می‌خوانید، ترجمه همان مقدمه است. دتمار دورینگ سال‌ها مدیریت مؤسسه لیبرال، وابسته به بنیاد فریدریش ناومان برای آزادی (Friedrich–Naumann–Stiftung für die Freiheit) را بر عهده داشت. بنیاد فریدریش ناومان (تأسیس ۱۹۵۸) نهادی لیبرال و نزدیک به حزب دموکراتیک آلمان (FDP) است و برای گسترش اندیشه‌های لیبرالیسم فعالیت می‌کند. — م.

کند، در بهترین حالت با تردیدی ناباورانه روبرو می‌شد. این ادعا که هر نوع نظام برنامه‌ریزی اقتصادی فی‌نفسه محکوم به شکست است، در میان اهل نظر به مخالفتی جدی برخورد می‌کرد و می‌توانست به شدیدترین مباحثه در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ در علوم اقتصادی منجر شود.

بعید است امروز دیگر کسی منکر این شود که میزس این مباحثه را برده است. اثر او نیز در این اثنا بیشتر و بیشتر به حق به کتابی کلاسیک در این حوزه بدل شده است. در مقابل، حریفان او کم‌وبیش کاملاً فراموش شده‌اند. امروز دیگر چه کسی اسکار لانگه<sup>۱</sup> می‌خواند؟ چه کسی چیزی از آبا لرنر<sup>۲</sup> شنیده است؟

لودویگ الدر فون میزس<sup>۳</sup> که باید او را در زمره بزرگ‌ترین متفکران لیبرال این سده به شمار آورد (گرچه متأسفانه در فضای آلمانی زبان بسیار به فراموشی سپرده شده است)، در ۱۸۸۱ در لمبرگ<sup>۴</sup> به دنیا آمد؛ شهر کوچکی در امپراتوری اتریش-مجارستان که امروزه در اوکراین واقع است. او ابتدا در

۱. Oskar Lange (۱۹۰۴-۱۹۶۵): اقتصاددان، دولتمرد و دیپلمات لهستانی. او کوشیده بود با ارائه مدلی به این ایراد وارد شده از سوی فون میزس و فون هایک که امکان محاسبه اقتصادی در سوسیالیسم وجود ندارد، پاسخ دهد. لانگه از ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۵ در دانشگاه شیکاگو تدریس می‌کرد. او در ۱۹۴۴ همکاری‌اش را با دولت مشروع لهستان در تبعید قطع کرد و با کمونیست‌های لهستانی شروع به همکاری کرد. پس از تشکیل دولت سوسیالیست در لهستان، او سفیر لهستان در واشینگتن شد. در سال‌های بعدی تا هنگام مرگ سمت‌های عالی‌رتبه دولتی نیز داشت. — م.

۲. Abba P. Lerner (۱۹۰۳-۱۹۸۲): اقتصاددان یهودی‌تبار بریتانیایی-آمریکایی و متولد روسیه. او نیز مانند اسکار لانگه نوعی سوسیالیسم رقابتی را طراحی کرده بود که با اقتصاد برنامه‌ریزی مرکزی تفاوت‌هایی داشت. — م.

3. Ludwig Edler von Mises

۴. آلمانی‌ها به این شهر لمبرگ (Lemberg) می‌گویند. نام اوکراینی آن لویف (Lviv) است. — م.

وین حقوق خواند و سپس تا ۱۹۱۳ نزد اویگن فون بوهم-باورک<sup>۱</sup>، یکی از نامدارترین نمایندگان مکتب اقتصاد اتریش و وزیر امور مالی اتریش-مجارستان، اقتصاد خواند. رساله<sup>۲</sup> دکتری فون میزس که آن را در ۱۹۱۲ با عنوان نظریه پول و اعتبار<sup>۳</sup> منتشر کرد، کاملاً در سنت همین مکتب نگاشته شده است. به نظر می‌رسید همه چیز مهیاست تا او گام در مسیر استادی دانشگاه بگذارد. اما سرنوشت دیگری در انتظار او بود. از یک سو نگرش‌های لیبرال‌سازش ناپذیر او (که آنها را از جمله در ۱۹۲۷ در کتاب لیبرالیسم شرح داده است) در دوران میانی دو جنگ جهانی که دوران استیلای اندیشه‌های جمع‌باورانه بود، و از دیگر سو تبار یهودی‌اش محبوبیتی برای او باقی نمی‌گذاشت. برخلاف انتظار، او کرسی تدریس دریافت نکرد. به جای آن، در ۱۹۲۷، پس از آنکه مدتی طولانی در اتاق بازرگانی وین به عنوان مشاور کار کرد، به همراه شاگردش، فریدریش آگوست فون هایک — هم‌او که بعدها در ۱۹۷۴ برنده جایزه نوبل اقتصاد شد — ریاست مؤسسه پژوهش اقتصادی اتریش<sup>۴</sup> را بر عهده گرفت. تنها به طور جنبی به عنوان استاد مدعو و بدون حقوق در دانشگاه اقتصاد تدریس می‌کرد. در آنجا دانشجویانی که به طور رسمی در جلسات درس او شرکت می‌کردند، دائم با تنبیهات استادان «صاحب جایگاه» مواجه بودند. از این رو، بیش از همه آن «سمینارهای خصوصی» او که بیرون از دانشگاه برگزار می‌شد، اهمیت دارد. شاگردانی که در اینجا گرد او را گرفته بودند،

---

۱. Eugen Böhm von Bawerk (۱۸۵۱-۱۹۱۴): اقتصاددان اتریشی که از چهره‌های اصلی

مکتب اقتصاد اتریش و از منتقدان جدی مارکسیسم بود. — م.

2. *Theorie des Geldes und der Umlaufmittel* (عنوان انگلیسی: *The Theory of Money and Credit*)

3. Österreichisches Institut für Wirtschaftsforschung (انگلیسی: Austrian Institute of Economic Research)

بعدها در زمرهٔ بزرگان رشتهٔ خود جای گرفتند: فریدریش فون هایک، اسکار مورگنِشترن<sup>۱</sup>، گوتفرد هابِرلر<sup>۲</sup>، فریتس ماخلوپ<sup>۳</sup> و بسیاری دیگر. فون میزس در ۱۹۳۴ اتریش را که گرفتار بحران‌های سیاسی شده بود<sup>۴</sup> ترک کرد تا در سوئیس تدریس کند. او در زمان حضور در مؤسسهٔ دانشگاهی مطالعات عالی<sup>۵</sup> در ژنویکی از مهم‌ترین آثارش را در ۱۹۴۰ با عنوان علم اقتصاد<sup>۶</sup> منتشر کرد. این اثر دربارهٔ برخی از محدود برداشت‌های کلان نظری اقتصاد در

۱. Oskar Morgenstern (۱۹۰۲-۱۹۷۷): اقتصاددان اتریشی-امریکایی که به همراه جان فون نویمان، ریاضیدان امریکایی-مجار، نظریهٔ بازی را ابداع کرد. مورگنِشترن پس از فون هایک ریاست مؤسسهٔ پژوهش اقتصادی اتریش را بر عهده داشت و پس از آن در ۱۹۳۸ به امریکا مهاجرت کرد و به تدریس در دانشگاه پرینستون مشغول شد. آثار پرشماری از او در حوزهٔ اقتصاد منتشر شده است. — م.

۲. Gottfried Haberler (۱۹۰۵-۱۹۰۰): اقتصاددان اتریشی-امریکایی که سال‌ها در دانشگاه هاروارد تدریس کرد و در ۱۹۶۳ رئیس منتخب انجمن اقتصاد امریکا (American Economic Association) بود. — م.

۳. Fritz Machlup (۱۹۰۲-۱۹۸۳): اقتصاددان اتریشی-امریکایی. او از ۱۹۳۷ تا هنگام مرگ به ترتیب در دانشگاه‌های بوفالو، جانز هاپکینز و پرینستون تدریس می‌کرد و همچنین در ۱۹۶۶ به ریاست انجمن اقتصاد امریکا انتخاب شد. معروف‌ترین اثر او کتابی است با عنوان تولید و توزیع علم در ایالات متحد امریکا (*The Production and Distribution of Knowledge in the United States*)، چاپ ۱۹۶۶. — م.

۴. پس از آنکه در ژانویهٔ ۱۹۳۳ هیتلر و حزب ناسیونال‌سوسیالیست در آلمان به قدرت رسید، ناسیونال‌سوسیالیست‌های اتریشی نیز در پی این برآمدند تا قدرت را در اتریش تصاحب کنند. با توجه به اینکه آنها در اتریش یک اقلیت بودند این امکان را نداشتند که از راه‌های مشروع به قدرت برسند، به همین دلیل در ژوئیهٔ ۱۹۳۴ دست به کودتا زدند (موسوم به کودتای ژوئیه: July Putsch). این کودتا پس از چند روز شکست خورد، اما کشور دچار بحران شد و دویست نفر، از جمله صدراعظم آلفرد دُلفوس (Engelbert Dollfuß؛ ۱۹۳۴-۱۸۹۲)، در جریان آن کشته شدند. — م.

5. Institut universitaire de hautes études

۶. عنوان کامل: علم اقتصاد: نظریهٔ کنش و مدیریت (*Nationalökonomie. Theorie des Handelns und Wirtschaftens*)

این سده است. کل اثر از اصولی همبسته سرچشمه گرفته و سامان یافته است. علم اقتصاد در این اثر دوباره به منزله یک ساختمان کلی فروبسته نمایان می‌شود. او همچنان از ژنو ارتباطش را با وین، شاگردانش در آنجا و مؤسسه پژوهش اقتصادی حفظ کرد. اما وقتی نازی‌ها در ۱۹۳۸ پس از الحاق اتریش به آلمان وارد وین شدند، این روابط نیز ناگهان قطع شد. عوام خانه‌اش را در وین غارت کردند و کتابخانه‌اش را سوزاندند. او رفته‌رفته در اروپا احساس ناامنی می‌کرد. در ۱۹۴۰ سوئیس را ترک کرد و به همراه همسرش به آمریکا گریخت. در این میان، سفر از وسط فرانسه که به اشغال نیروهای آلمانی درمی‌آمد، برایش با مخاطرات جانی همراه بود.

وقتی به آمریکا رسید، با تمام توان خود را همچنان وقف نوشتن برای دغدغه لیبرال کرد. کنش انسانی<sup>۱</sup>، حجیم‌ترین اثر او، در ۱۹۴۹ منتشر شد که در واقع نسخه انگلیسی بسیار بسط یافته‌ای از همان کتاب علم اقتصاد است. در ۱۹۵۶ کتاب ذهنیت ضد سرمایه‌داری<sup>۲</sup> را منتشر کرد که توجهات را به افول اندیشه بازار لیبرال و علل آن جلب می‌کند. در ۱۹۵۷ نیز کتاب نظریه و تاریخ<sup>۳</sup> را منتشر کرد که مبانی فلسفه اجتماعی نظریه‌های او را شرح می‌دهد. اینها تنها چند نمونه از کارنامه پر بار او در ایالات متحد آمریکا است.

اما فون میزس در آمریکا نیز به رغم گستردگی و کیفیت بالای کارهایش همچنان وضعیت دشواری داشت. با آنکه از سوی برخی شاگردانش به عنوان بزرگ‌ترین اقتصاددان زمانه فوق‌العاده ستایش می‌شد، ابتدا راهی به کرسی تدریس نیافت. در دوران ریاست جمهوری فرانکلین دی. روزولت، آمریکا —

1. *Human Action: A Treatise on Economics*

۲. *The anti-capitalistic mentality*: نسخه فارسی این کتاب با ترجمه سعید قاسمی، لیونا

عیسی‌قلیان در نشر شورا فرین منتشر شده است. — م.

3. *Theory & History: An Interpretation of Social and Economic Evolution*

مانند بیشتر کشورهای اروپایی تا پیش از آن — شروع کرد به روی آوردن به نوعی سیاست اقتصادی جمع‌گرایانه (همان «نیو دیل») که گرچه مشروعیت دموکراتیک و ابعادی محدود داشت، اما آشکارا از سیاست‌های سوسیالیستی و فاشیستی اقتباس‌هایی کرده بود. یک لیبرال کلاسیک مانند میزس در اینجا نیز خلاف جهت شنا می‌کرد. میزس و همسرش نخستین سال اقامت در آمریکا را با تنگدستی شدید و از اندک پس‌اندازی که داشتند سپری کردند. کمک‌هزینه<sup>۱</sup> ناچیزی از سوی بنیاد راکفلر<sup>۱</sup> که دوستانش برای او تدارک دیده بودند، در سال‌های بعد به او کمک کرد تا قدری از فلاکت درآید. کتاب بوروکراسی که اینک در دست دارید، یکی از آثار<sup>۲</sup> است که میزس در همین زمان نوشته است (۱۹۴۴). تازه در سال ۱۹۴۵ بود که او در نیویورک به عنوان استاد مهمان و به صورت پاره‌وقت به تدریس مشغول شد. در نهایت در ۱۹۴۹ به مقام استادی کامل رسید که البته حقوق آن از جانب مؤسسه‌ای خصوصی تأمین می‌شد. او که این کرسی تدریس را تا سال ۱۹۶۹ در اختیار داشت، در هشتاد و هفت‌سالگی به عنوان پیرترین استاد فعال آمریکا از کار تدریس کناره گرفت. او دوباره در اینجا نیز شاگردانی مستعد و پرشور تربیت کرد — کسانی چون ایزرائیل کرزنر<sup>۲</sup> و موری رتبارد<sup>۳</sup> آنارکولیبرترین. به این ترتیب میزس اسبابی فراهم آورد تا میراث مکتب اتریش امروزه در آمریکا

۱. Rockefeller Foundation: مؤسسه‌ای که از سوی جان راکفلر در ۱۹۱۳ با هدف بهبود وضع بشر تأسیس شد. راکفلر، کارفرمای نامدار آمریکایی که از جمله در صنعت نفت سرمایه‌گذاری کرده بود، نخستین میلیارد در تاریخ است. ثروت او به محاسبه سال ۱۹۱۶ ابعاد میلیاردی پیدا کرد. — م.

۲. Israel M. Kirzner (۱۹۳۰-): اقتصاددان یهودی‌تبار آمریکایی که از چهره‌های شاخص مکتب اتریش و استاد اقتصاد در دانشگاه نیویورک است. — م.

۳. Murray Rothbard (۱۹۲۶-۱۹۹۵): فیلسوف سیاسی و اقتصاددان آمریکایی که از پیشگامان اصلی جنبش آنارکو-کاپیتالیسم (Anarcho-capitalism) و حزب لیبرترین در آمریکا بود. — م.



بسیار پرورده‌تر باشد تا در خود اتریش. میزس در ۱۹۷۳ در نودودوسالگی در نیویورک چشم از جهان فرو بست.

با آنکه با فروپاشی امپراتوری شوروی مسئلهٔ نزاع میان دو نظام اقتصاد بازار آزاد و سوسیالیسم شوروی، به عنوان موضوع کانونی بسیاری از کتاب‌های میزس، با شکست سوسیالیسم به پایان رسیده است، مطالعهٔ آثار او همچنان امروز نیز بسیار تأثیرگذار است.

استدلال‌های او در رد سوسیالیسم کلان — یعنی سوسیالیسم به منزلهٔ یک نظام اقتصادی سراسر برنامه‌ریزی شده — الگویی راستین برای شفافیت و انسجام نظری است. میزس تلاش برای مواجهه با مسائل اقتصادی کلان از طریق تحلیل نظری محض را از استادان خود در مکتب اقتصاد اتریش — کارل منگر<sup>۱</sup> و اویگن فون بوهم-باورک — وام گرفته بود. رویکرد نظری و مبتنی بر اقتصاد خرد او، یعنی فردباوری روش‌شناختی، به شکلی پرظرافت در تمام کارهایش جاری است. بر این اساس، قیمت‌ها به منزلهٔ محصول ارزش‌گذاری‌های ذهنی افراد قلمداد می‌شود. به گفتهٔ میزس، قیمت‌ها را نمی‌توان از سوی حکومت بر مبنای داده‌هایی عینی «وضع» کرد. تلاش برای انجام چنین کاری به ناگزیر به اتلاف و سوءمدیریت منابع منجر می‌شود. نتیجهٔ آن چیزی مگر آشفتگی و شکست نیست. سوسیالیسم — به گفتهٔ او — محکوم به شکست است، زیرا نمی‌تواند «مشکل محاسبه» را حل کند.

اسکار لانگه، اقتصاددان لهستانی که مستدل‌ترین موضع سوسیالیستی مخالف را [در برابر میزس] تبیین کرده بود، ناخواسته نشان داده است میزس برای

---

۱. Carl Menger (۱۹۲۱-۱۸۴۰): اقتصاددان اتریشی که چهرهٔ محوری مکتب اقتصاد اتریش

بود. نظریهٔ اقتصادی او را بوهم-باورک، فریدریش فون ویزر (Friedrich von Wieser):

۱۹۲۶-۱۸۵۱) و در نسل‌های بعد، میزس و هایک گسترش دادند. — م.

مثال در کتاب سوسیالیسم خود چقدر دقیق به هدف زده بود. لانگه گفته بود فقط کافی است برنامه‌ریزان دولتی [در نظام سوسیالیستی] کاتالوگ قیمت فروشگاه‌های امریکایی را تهیه کنند تا بدانند چارچوب درست قیمت‌ها چگونه باید باشد. او این را «سوسیالیسم بازاری» نامیده بود. ورشکستگی نظری سوسیالیسم مدت‌ها پیش از ورشکستگی اقتصادی و واقعی آن رخ داده بود. شیوه‌ای که میزس در رد سوسیالیسم کلان به کار می‌بست، همچنان امروز نیز برای هر اقتصاددانی که به پی‌ریزی نظری شاخه خود علاقه‌مند است، می‌تواند الهام‌بخش باشد. اما میزس افزون بر این، برای مناقشات سیاسی امروزی نیز به اندازه کافی ماده تدارک می‌آورد.

توجه ویژه میزس معطوف به سوسیالیسم «خنزده‌ای» است که در بیشتر کشورهای غیرتوتالیتار حاکم بود و همچنان حاکم است. او در ۱۹۲۹ در مجلدی با عنوان نقد مداخله‌گری،<sup>۱</sup> بر بی‌قاعدگی سیاست اقتصادی جدیدی تاخته است که بازار و برنامه‌ریزی دولتی را با هدف بازتوزیع به گونه‌ای بی‌ربط کنار هم‌دیگر قرار می‌دهد. به گفته او، هر گونه مداخله دولتی در بازار آزاد با این ادعا که مشکلی را حل کند، فقط بازار را نابسامان می‌کند. مداخله مشکلات جدیدی ایجاد می‌کند که خود باعث می‌شود مداخله دولتی دیگری ضروری یابد. او این فرایند را «مارپیچ مداخله» می‌نامد. این همان پدیده‌ای است که ما امروزه آن را به اندازه کافی این سو و آن سو می‌بینیم و دائم در خطر سوق یافتن به سوی روش‌های توتالیتار است. در یک کلام: میزس همواره منتقد بی‌رحم دولت اجتماعی و دولت رفاه بود. او در برابر کینزیانیسم<sup>۲</sup> نیز به همین نحو مخالفی بی‌مماشات بود. میزس اثبات می‌کند این ایده کینزیانیسم که می‌خواهد از طریق هزینه از محل کسری<sup>۳</sup> و سیاست

1. Kritik des Interventionismus

2. Keynesianism

3. deficit spending

مخارج دولتی شدیدتر با بیکاری مقابله کند، به تورم و در بلندمدت حتی به بیکاری بیشتر منجر می‌شود. میزس اهل هیچ مصالحه‌ای نبود.

او در کتاب بورو کراسی به مشکل دیگری می‌پردازد که آن نیز مسئله‌ای به‌روز است. قضیه این است که می‌خواهد یک تناقض بارز را در افکار عمومی نشان دهد. جای هیچ تردیدی نیست که امروزه نیز — مانند روزگاری که این کتاب منتشر می‌شد — بیشتر مردم در نظر سنجی‌ها با اکثریت قاطع از حفظ و گسترش هزینه‌های «اجتماعی» دولت حمایت می‌کنند. اما همان مردم نیز از گسترش دائم و سرسام‌آور بورو کراتیک‌سازی و مقررات گلاویه دارند. میزس استدلال می‌کند که اولی دلیل دومی است. کسی که دولت بازتوزیع‌کننده می‌خواهد، دیگر اجازه ندارد از بورو کراسی که پیامد ناگزیر آن است، شکایت کند. البته امروز نیز مانند گذشته‌ها سیاستمداران ضمن راه‌اندازی برنامه‌های دولتی جدید وعده می‌دهند که همه‌چیز بدون بورو کراسی پیش خواهد رفت و خود را نیز فوق‌العاده «ضد بورو کراتیک» معرفی می‌کنند، اما این وعده‌ها را نمی‌توان تحقق بخشید.

میزس به درستی می‌گوید، پارلمان‌هایی که زمانی آگاهانه به دولت رفاه رأی دادند، خود را از این رهگذر — ناخواسته؟ — خلع‌قدرت کرده‌اند. به گفته او، یک مقایسه ساده میان عقلانیت بازار و عقلانیت بورو کراتیک می‌توانست به آنها هشدار دهد. راه‌حل‌های بورو کراتیک به این دلیل ضعیف‌تر از راه‌حل‌های بازاری است که مشکل محاسبه [که در نظم سوسیالیستی وجود دارد] در راه‌حل‌های بورو کراتیک نیز حل‌ناشده می‌ماند. همان چیزی که در سوسیالیسم فراگیر در ابعاد کلان وجود دارد، در سوسیالیسمی که به تدابیر مداخله‌گرانه مجزا بسنده می‌کند نیز در ابعاد خرد وجود دارد. در اینجا نیز مانند آنجا، ناتوانی در حل مشکلات از طریق مداخله به مشکلات جدیدی منجر می‌شود. مارپیچ مداخله تداوم می‌یابد.

اینها با کلامی روشن و بدون سوء تفاهم توضیح می‌دهد چرا بوروکراسی در سدهٔ ما رشدی چنین سرطانی داشته است. چه کسی می‌تواند منکر این شود که به این ترتیب لودویگ فون میزس مشکلات زمانهٔ ما را دوباره پیش‌بینی کرده است. او همزمان راه‌حل هم ارائه داده است؛ راه‌حلی که تنها می‌تواند رادیکال باشد: برچیدن دولت بازتوزیع‌کننده به نفع دولتی حداقلی که کار خود را به محافظت از اشخاص و مالکیت محدود کند.

خود او بر این باور خوش‌بینانه است که عقل و روشنگری کمک خواهد کرد تا این راه‌حل به پیروزی رسد، اما در این باره واقعاً جای شک و تردید است. شاید لازم باشد اول تجربه‌ای تلخ مایهٔ عبرت شود. اما در نهایت، وقتی بحران بوروکراسی رفاه ما که هم‌اینک نیز به بحرانی بدخیم و مسری بدل شده است ابعادی فاجعه‌بارتر به خود بگیرد، دوباره باید یاد پیامبری افتاد که همهٔ اینها را پیشگویی کرده بود.

دیتمار دورینگ

نایب‌رئیس مؤسسهٔ لیبرال بنیاد فریدریش ناومان

## دیباچه

مسئله اصلی در نزاع‌های سیاسی و اجتماعی امروز این است که آیا فرد باید به اصول آزادی، ابتکارات خصوصی و مسئولیت فردی پشت کند و به جای آن به سرپرستی یک دستگاه عظیم زور و اجبار — یعنی حکومت سوسیالیستی — تن دهد؟ آیا باید توتالیتاریسمی مقتدر جایگزین فردباوری و دموکراسی شود؟ آیا باید شهروند به رعیت تبدیل شود؛ به زیردستی در یک ارتش عالمگیر از کارگرانی اجباری که ملزم به فرمانبرداری محض در برابر دستورات رؤسای خود هستند؟ آیا ارزشمندترین امتیاز او — همانا اینکه حق داشته باشد ابزارها و اهدافش را خود برگزیند و زندگی‌اش را سامان دهد — باید از او سلب شود؟ زمانه ما شاهد پیشروی پیروزمندانۀ دغدغه سوسیالیسم بوده است. نیم قرن پیش، سر ویلیام هارکورت<sup>۱</sup>، دولتمرد برجسته بریتانیایی، ادعا کرده بود:

---

۱. Sir William Harcourt (۱۹۰۴-۱۸۲۷): روزنامه‌نگار، حقوقدان و سیاستمدار حزب لیبرال بریتانیا که ۳۶ سال در مجلس عوام عضویت داشت و افزون بر آن چند دوره صاحب کرسی وزارت بود. — م.

«اینک ما همه سوسیالیستیم»<sup>۱</sup> این گفته آن زمان در ارتباط با بریتانیای کبیر شتابزده بود، اما امروز کم‌وبیش برای بریتانیا نیز که زمانی مهد آزادی مدرن بود، به معنای دقیق کلمه درست است. در ارتباط با اروپای قاره‌ای نیز به همین اندازه درست است. فقط امریکا هنوز حق انتخاب دارد [چنین بشود یا نه] و تصمیمی که مردم امریکا می‌گیرند سرنوشت بشر را رقم خواهد زد. از دیدگاه‌های مختلفی می‌توان به مسائل مرتبط با تضاد میان سوسیالیسم و کاپیتالیسم پرداخت. در این زمان به نظر می‌رسد بررسی گسترش کارگزاری‌های بوروکراتیک مناسب‌ترین رویکرد برای این منظور باشد. مطالعه بوروکراتیسم فرصت فوق‌العاده‌ای را برای آشنایی با مسائل بنیادین این تضاد فراهم می‌آورد. با آنکه تکامل بوروکراتیسم در سال‌های اخیر پیشروی بسیار سریعی داشته است، امریکا در مقایسه با بقیه دنیا همچنان در حد سطحی دچار آن شده است. تنها معدودی از ویژگی‌های شاخص مدیریت بوروکراتیک در امریکا نمایان شده است. از این رو، تحقیق درباره بوروکراتیسم در این کشور ناقص خواهد بود اگر به جنبه‌ها و نتایج جنبشی نپردازد که تنها در کشورهای با سنت بوروکراتیک قدیمی‌تر قابل رویت شده است. چنین مطالعه‌ای باید تجربیات کشورهای کلاسیک بوروکراتیسم — فرانسه، آلمان و روسیه — را نیز تحلیل کند.

البته مقصود از ارجاع گاه‌وبیگاه به شرایط اروپایی نادیده گرفتن تفاوت فاحشی نیست که از منظر بوروکراتیسم میان ذهنیت سیاسی و اجتماعی امریکا و اروپای قاره‌ای وجود دارد. برای اندیشه امریکا مفهوم «مقامات»<sup>۲</sup> — یعنی

1. Cf. G. M. Trevelyan, *A Shortened History of England* (London, 1942), p.510.

۲. Obrigkeit: فون میزس وژهای آلمانی را به کار برده است که به معنای «ادارات» یا

«مقامات» است. — م.

حاکمیتی که صلاحیتش را از مردم نگرفته باشد — ناآشناست. حتی بسیار به دشواری می‌توان معنای مفهوم آلمانی «مقامات» یا مفهوم «حاکمیت اقتداری»<sup>۱</sup> را برای کسی توضیح داد که منابع اصلی سواد سیاسی‌اش نوشته‌های میلتون<sup>۲</sup> و پین<sup>۳</sup>، بیانیه استقلال، قانون اساسی امریکا و سخنرانی گتیسبرگ<sup>۴</sup> بوده است. شاید دو نقل‌قولی که در ادامه می‌آید، برای توضیح این مسئله مناسب باشد. پانزدهم ژانویه ۱۸۳۸ فون روخوف<sup>۵</sup>، وزیر امور داخلی پروس، در پاسخ

### 1. Obrigkeitsstaat

۲. John Milton (۱۶۷۴-۱۶۰۸): شاعر، نویسنده و متفکر سیاسی بریتانیایی که به‌ویژه به دلیل دفاع از نظام جمهوری و تشریح مفاهیم آزادی بیان و آزادی مطبوعات در آثارش به نامی بزرگ و ماندگار در تاریخ بریتانیا و جهان تبدیل شده است. — م.

۳. Thomas Paine (۱۸۰۹-۱۷۳۶): نویسنده، اندیشمند و سیاستمدار امریکایی که با آثار خود نقش مهمی در تبیین و تشریح مبانی نظری انقلاب و استقلال امریکا داشت. او همچنین در انقلاب فرانسه حضور و مداخله داشت و یکی از نخستین نظریه‌پردازان حقوق بشر بود. — م.

۴. Gettysburg Address. یکی از معروف‌ترین سخنرانی‌های آبراهام لینکلن، شانزدهمین رئیس‌جمهور ایالات متحد که در نوزدهم نوامبر ۱۸۶۳ در گورستان سربازان در محل نبرد گتیسبرگ (Battle of Gettysburg) انجام شد. این سخنرانی چکیده‌ای از خودشناسی دموکراتیک ایالات متحد ارائه می‌دهد و افزون بر اینکه شاهکاری در سخنوری است، جزئی از میراث تاریخی-فرهنگی امریکا نیز به شمار می‌آید. لینکلن در این سخنرانی از زندگان خواست خود را وقف این وظیفه ناتمام کنند «که این ملت — در پناه خدا — تولد دوباره آزادی را تجربه کند و حاکمیت مردم به دست مردم و برای مردم از روی زمین محو نشود». — م.

۵. Gustav von Rochow (۱۸۴۷-۱۷۹۲): دولتمرد پادشاهی پروس که نظام زندان‌های پروس را اصلاح کرد و قانون‌نامه راه‌آهن پروس را نوشت. او رویکردی بسیار محافظه‌کار داشت و در مقام وزیر داخلی طبعاً توان سرکوب مخالفان سیاسی را هم داشت. این تعبیر «عقل محدود رعیت» به شدت باعث خشم لیبرال‌ها شده و در مطبوعات لیبرال دستمایه نقد شدیدی علیه او شده بود. این جمله روخوف بخش اولی هم دارد که فون میزس آن را نقل نکرده است، ولی اتفاقاً معنای نقل‌قول را تکمیل می‌کند. او ابتدا گفته بود: «شایسته رعیت است که اطاعت واجب شاه و فرمانروا را بجا ←

به عریضه‌ای که شهروندان یکی از شهرهای پروس تهیه کرده بودند چنین توضیح داد: «شایستهٔ یک رعیت نیست که اقدامات رئیس دولت را با معیار بینش محدود خود بسنجد و با گستاخی نخوت‌بار به خود اجازه دهد دربارهٔ عدالت این اقدامات قضاوتی عمومی کند.» این گفته متعلق به روزهایی است که لیبرالیسم آلمان استبداد را به چالش می‌کشید و افکار عمومی از این مدعای بوروکراتیک مغرورانه به شدت رنجیده بود.

نیم‌قرن پس از آن، لیبرالیسم آلمان مرده بود. سیاست اجتماعی<sup>۱</sup> امپراتور، نظام دولت‌گرای مداخلات دولتی در اقتصاد و ملی‌گرایی تجاوزخو لیبرالیسم را از میدان به در کرده بود. دیگر به هیچ کس بر نخورد وقتی رئیس دانشگاه دولتی استراسبورگ نظام حکومتی آلمان را به نحوی کاملاً بدیهی این چنین توصیف کرد: «کارمندان ما... دیگر اجازه نخواهند داد کسی عنان امور را از دستشان بگیرد؛ حتی اکثریت‌های پارلمانی که می‌دانیم چگونه با آنها ماهرانه برخورد کنیم. هیچ حاکمیتی به اندازهٔ حاکمیت کارمندان بلندنظر و باسواد چنین با پذیرش و قدردانی روبرو نیست. حکومت آلمان حکومت اداریان<sup>۲</sup> است — و امیدواریم که به همین معنا نیز حکومت اداریان بماند.»<sup>۳</sup>

---

→ آورد و در پیروی از دستورات داده‌شده مسئولیتی را در نظر گیرد که مقام منصوب شده از سوی خدا بر عهده دارد...» — م.

۱. Sozialpolitik. مجموعه تدابیری که برای بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی اقشار آسیب‌پذیر در نظر گرفته می‌شود. این دست تدابیر در آلمان برای نخستین بار در دوران امپراتوری ویلهلمی (۱۸۷۱-۱۹۱۸) آغاز شد و اوتو فون بیسمارک، صدراعظم امپراتوری آلمان، با ایجاد نظام بیمه‌های اجتماعی (بیمهٔ درمانی، بیمهٔ از کارافتادگی، بیمهٔ حوادث و مستمری بازنشستگی) یکی از بنیان اصلی آن بود تا به ویژه از این طریق از روی آوردن تودهٔ کارگران به سوسیالیسم جلوگیری کند. — م.

۲. Beamtenstaat (معادلی که میزس در ترجمه به انگلیسی گذاشته است: State of the supremacy of officialdom)

۳. گئورگ فریدریش کتاب [Georg Friedrich Knapp (۱۸۴۲-۱۹۲۶)] در سخنرانی ←



### دیاچه ■ ۳۳

هیچ فرد امریکایی نمی‌توانست چنین گزین‌گویی‌هایی بر زبان جاری کند.  
نه، در اینجا محال بود چنین چیزی رخ دهد.

---

→ انتصاب خود به مقام ریاست دانشگاه در اول مه ۱۸۹۱ چنین گفته بود. این سخنرانی  
در جاهای متعددی چاپ شده است. این نقل‌قول در این اثر او آمده است:

*Die Landarbeiter in Knechtschaft und Freiheit*, 1891, p.86.



## درآمد

یک. طنین موهن مفهوم «بورو کراسی»

مفاهیم «بورو کرات»، «بورو کراتیک» و «بورو کراسی» آشکارا توهین آمیز است. هیچ کس خود را بورو کرات، یا روش‌های مدیریت خود را بورو کراتیک نمی‌نامد. این واژگان همیشه با طنینی موهن به کار برده می‌شود؛ همیشه در بردارنده نقدی بی‌اعتبار کننده درباره اشخاص، نهادها و عملکردهاست. هیچ کس تردید ندارد که بورو کراسی سراسر بد است و نباید در یک دنیای کمال یافته وجود داشته باشد.

فحوای موهن این مفاهیم فقط محدود به امریکا و دیگر کشورهای دموکراتیک نیست. این دریافت پدیده‌ای جهانی است. حتی در جایی مانند پروس که الگوی حاکمیت اقتدارگرا بود، کسی دوست نداشت بورو کرات نامیده شود. «صاحب‌منصب ارشد»<sup>۱</sup> در دستگاه شاه پروس به جایگاه خود و به قدرتی که این جایگاه به او می‌بخشید، افتخار می‌کرد. احترام و ارادت

---

1. wirklicher geheimer Oberregierungsrat

زیردستان و مردم نخوت او را سیراب می‌کرد. او به اهمیت و خطاناپذیری خود سرسوزنی تردید نداشت و حتی این را توهینی جسارت‌آمیز می‌دید اگر کسی چنان گستاخی به خرج می‌داد که او را «بوروکرات» بنامد. او به گمان خود نه بوروکرات، بلکه کارمند دولت، نمایندهٔ اعلاحضرت و کارگزاری بود که خود را شبانه‌روز وقف رفاه ملت کرده بود.

جالب این است که «مترقی‌ها»<sup>۱</sup> که از سوی منتقدان بوروکراسی مسبب گسترش بوروکراسی معرفی می‌شوند، جرئت نمی‌کنند از نظام بوروکراتیک دفاع کنند. بلکه برعکس! آنها نیز همصدا با کسانی که از سوی همین‌ها «مرتجعان»<sup>۲</sup> نامیده می‌شوند، نظام بوروکراتیک را محکوم می‌کنند. زیرا مدعی‌اند آرمانشهری که آنها جویایش هستند، هرگز به روش‌های بوروکراتیک نیاز ندارد، بلکه می‌گویند بوروکراسی تلاش ناگوار نظام کاپیتالیستی است تا گرایش سرسختانه‌ای را که به از میان رفتن کاپیتالیسم می‌انجامد، وادار به سازش کند. می‌گویند پیروزی سوسیالیسم که در نهایت اجتناب‌ناپذیر خواهد بود، نه فقط کاپیتالیسم، که بوروکراسی‌گرایی<sup>۳</sup> را نیز بر خواهد چید. می‌گویند در دنیای خوشبخت فردا، در بهشت فرخندهٔ برنامه‌ریزی‌های همه‌جانبه، دیگر هیچ بوروکراتی وجود نخواهد داشت. آدم‌های معمولی در ردیف نخست خواهند ایستاد و خود مردم به همهٔ امورشان رسیدگی خواهند کرد. می‌گویند این اشتباه تنها از بورژوازی کوتاه‌اندیش برمی‌آید که بوروکراسی را مزمزه‌ای از آن چیزی بیندارد که قرار است سوسیالیسم برای بشر بپزد.

بنابراین به نظر می‌رسد همه این برداشت را تأیید می‌کنند که بوروکراسی چیز بدی است. اما هیچ‌کس تاکنون تلاش نکرده است به زبانی بی‌ابهام مشخص کند بوروکراسی واقعاً به چه معناست. این واژه عموماً بی‌دقت به کار می‌رود.

1. progressives

2. reactionaries

3. bureaucracy

بیشتر افراد وقتی از آنها می‌پرسید تعریف و توضیح دقیق بوروکراسی چیست، گیر می‌کنند. آنها چگونه می‌توانند بوروکراسی و بوروکرات را محکوم کنند، وقتی حتی نمی‌دانند این مفاهیم به چه معناست؟

## دو. اتهامنامهٔ شهروند امریکایی علیه بوروکراسی گرای

یک امریکایی برای توضیح شکایت‌هایش دربارهٔ بوروکراتیک‌سازی<sup>۱</sup> روبه‌رشد چنین خواهد گفت:

نظام حکومت سنتی امریکای ما بر تفکیک قوای تقنینی، اجرایی و قضایی، و بر تقسیم اختیار قضایی میان دولت فدرال و ایالت‌ها استوار بود. قانونگذاران و مهم‌ترین کارمندان قوهٔ مجریه و بسیاری از قضات از رهگذر انتخابات تعیین می‌شدند. از این طریق مردم، یعنی رأی‌دهندگان، حاکم بودند. افزون بر این، هیچ‌یک از سه حوزهٔ قدرت حکومت حق نداشت در امور خصوصی شهروندان دخالت کند. شهروند قانونمند انسانی آزاد بود.

اما اینک — به ویژه با برآمدن نیو دیل<sup>۲</sup> — سال‌هاست که نیروهای پرنفوذی در تلاشند حاکمیت جبارانهٔ نوعی بوروکراسی بی‌مسئولیت و خودسر را جایگزین این نظام دموکراتیک قدیمی و به خوبی آزموده‌شدهٔ امریکایی کنند. بوروکرات نه از مجرای انتخاب عمومی، بلکه از طریق انتصاب، یعنی از سوی یک بوروکرات دیگر، وارد ادارهٔ خود می‌شود. او قدرت تقنینی چشمگیری را تصاحب کرده است. کمیسیون‌ها و ادارات حکومتی احکام و مقرراتی را صادر می‌کنند که زندگی شهروندان را در همهٔ جنبه‌ها اداره و هدایت می‌کند. اینها هم اموری را که تاکنون به سنجش افراد

### 1. bureaucratization

۲. New Deal: پس از بحران جهانی اقتصاد که از ۱۹۲۹ آغاز شد، رئیس‌جمهور روزولت طرح اقتصادی گسترده‌ای را در اقتصاد امریکا پیاده کرد که با عنوان نیو دیل از آن یاد می‌شود. این طرح که به‌ویژه بین سال‌های ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۸ پیاده می‌شد، ابعاد گوناگونی داشت؛ از ارائهٔ کمک‌های گسترده به قشر آسیب‌پذیر تا اصلاحات امور مالی و تأمین اجتماعی. — م.

واگذار شده بود، تنظیم می‌کنند، و هم بی‌پروا دست به صدور مقرراتی می‌زنند که به معنای برچیدن قوانینی است که به روش‌های مشروع وضع شده است. ادارات با کمک این شبه‌قانونگذاری این قدرت را غصب می‌کنند که دربارهٔ امور بسیار مهمی طبق داوری خود دربارهٔ موارد خاص — یعنی کاملاً خودسرانه — تصمیم‌گیری کنند. تصمیمات و داوری‌های ادارات از سوی کارمندان فدرال به اجرا درمی‌آید. در مقابل، آن‌ها بزرگترین قضایی که ادعا می‌شود صورت می‌گیرد، توهمی بیش نیست. بوروکرات‌ها هر روز قدرت بیشتری را به تصاحب خود درمی‌آورند. آنها به زودی کل کشور را اداره خواهند کرد.

جای هیچ تردیدی نیست که این نظام بوروکراتیک در اساس ضدلیبرال، غیردموکراتیک و ناامریکایی است و به عبارت دیگر، در تضاد با روح و نص قانون اساسی و المثنای روش‌های توتالیتار هیتلر و استالین است. این نظام لبریز از دشمنی متعصبانه علیه شرکتداری آزاد<sup>۱</sup> و مالکیت خصوصی است؛ ادارهٔ کسب‌وکار را فلج می‌کند و زیای کار را کاهش می‌دهد. با خرج‌های بی‌ملاحظه ثروت ملت را بر باد می‌دهد؛ ناکارآمد است و سرمایه‌ها را هدر می‌دهد. با آنکه مجری برنامه‌های ارائه‌شده است، برنامه‌ها یا اهداف معینی ندارد. فاقد یکپارچگی و یکدستی است. ادارات و کارگزاری‌های مختلفی بر خلاف همدیگر کار می‌کنند. نتیجهٔ همهٔ اینها چیزی نیست مگر فروپاشی دستگاه تولید و توزیع اجتماعی. فقر و فلاکت پیامد آن خواهد بود.

این شکایتنامهٔ تند علیه بوروکراسی در کل شرحی مناسب، البته احساسی، از گرایش کنونی حکومت امریکا است. اما از بیان نکتهٔ اصلی باز می‌ماند، زیرا بوروکراسی و بوروکرات‌ها را مسئول روندی معرفی می‌کند که دلایل آن را باید در جای دیگر جست. بوروکراسی پیامد و عارضهٔ امور و تحولاتی است که ریشه‌های بسیار عمیق‌تری دارد.

ویژگی شاخص سیاست امروزی، گرایش به وانهادن شرکتداری آزادی به

1. free enterprise

نفع نظارت دولتی است. احزاب سیاسی و گروه‌های فشار قدرتمند به شدت خواستار نظارت عمومی بر همه فعالیت‌های اقتصادی، برنامه‌ریزی دولتی فراگیر و دولتی‌سازی اقتصادند. آنها خواستار نظارت دولتی کامل در امور آموزشی و دولتی‌سازی مشاغل پزشکی‌اند. هیچ حوزه‌ای از فعالیت انسانی وجود ندارد که آنها نخواهند آن را زیر نظارت ادارات قرار دهند. در نظر آنها، راهبری دولتی نوشداروی درمان همه بیماری‌هاست.

این وکلای پرشور قدرت همه‌جانبه حکومت در ارزیابی نقشی که خودشان در تکامل منتهی به توتالیتریسیم ایفا می‌کنند، بسیار فروتنند. در نظر آنها روند منتهی به سوسیالیسم گریزناپذیر و حرکت الزامی و اجتناب‌ناپذیر تکامل تاریخی است. آنها با ارجاع به کارل مارکس مدعی‌اند بر آمدن سوسیالیسم «مانند قوانین طبیعی عدول‌ناپذیر» است. می‌گویند مالکیت خصوصی بر ابزارهای تولید، شرکنداری آزاد، کاپیتالیسم و نظام سود محکوم به نابودی است. می‌گویند «موج آینده» انسان را به بهشت زمینی نظارت کامل دولتی می‌برد. مبارزان توتالیتریسیم دقیقاً به این دلیل خود را «مترقی» می‌نامند که مدعی‌اند نشانه‌های عصر را درک کرده‌اند. و همه «مرتجعان» را به سخره می‌گیرند و بدنام می‌کنند؛ یعنی کسانی را که می‌کوشند در برابر اثرگذاری نیروهایی مقاومت کنند که — به قول این «مترقی‌ها» — هیچ نوع تقلا و تلاش انسانی نمی‌تواند متوقفشان کند.

به منظور این سیاست «مترقی»، ادارات جدید و کارگزاری‌های دولتی مانند قارچ از زمین می‌روید. بوروکرات‌ها تکثیر می‌شوند و سخت‌کوشانه در تلاشند گام به گام آزادی عمل تک‌تک شهروندان را محدود کنند. بسیاری از شهروندان — یعنی همان‌ها که «مترقی‌ها» با عنوان «مرتجع» خوار می‌شمارندشان — از این دست‌اندازی در امورشان ناخرسندند و ناتوانی و ولخرجی بوروکرات‌ها را ملامت می‌کنند. اما این مخالفان تاکنون تنها یک اقلیت بوده‌اند. گواه آن

این است که در انتخابات گذشته قادر نبوده‌اند اکثریت آرا را کسب کنند. در مقابل، «مترقی‌ها» پیروز شدند؛ همان دشمنان سرسخت شرکتداری آزاد و ابتکارات خصوصی که متعصبانه از نظارت اقتصادی دولتی-توتالیتر دفاع می‌کنند. این واقعیت است که رأی‌دهندگان از سیاست نیو دیل پشتیبانی کرده‌اند. در این نیز تردیدی نیست که وقتی رأی‌دهندگان از این سیاست روی بگردانند، به طور کامل کنار نهاده خواهد شد. ایالات متحد آمریکا همچنان نظامی دموکراتیک است. قانون اساسی همچنان بی‌کم و کاست پابرجاست. انتخابات همچنان آزاد است. رأی‌دهندگان آرایشان را بدون هیچ اجباری در صندوق‌ها می‌ریزند. به همین دلیل، درست نیست که بگوییم نظام بوروکراتیک با روش‌های غیرقانونی و غیردموکراتیک پیروزی‌اش را به دست آورده است. حقوق‌دانان ممکن است حق داشته باشند قانونمندی برخی نکات بی‌اهمیت را زیر سؤال ببرند. اما در کل، سیاست نیو دیل از حمایت پارلمان برخوردار بوده است. کنگره قوانین را گذاشته و منابع مالی آن را تخصیص داده است. طبعاً آمریکا با پدیده‌ای روبروست که پدران قانون اساسی آن را پیش‌بینی نکرده بودند و نمی‌توانستند هم پیش‌بینی کنند: واگذاری داوطلبانه حقوق پارلمانی. کنگره در موارد فراوانی کارکرد قانونگذارانه خود را به کارگزاری‌ها و کمیسیون‌های دولتی واگذار کرده و با تأیید هزینه‌های کلانی که تعیین جزئیات آن بر عهده ادارات است، نظارت خود بر بودجه را داوطلبانه کاهش داده است. این حق پارلمان که بخشی از قدرت خود را به طور موقت واگذار کند، مسئله‌ای بی‌مناقشه نیست. در مورد اداره ملی بازاریابی<sup>۱</sup>، دیوان عالی آمریکا

۱. National Recovery Administration: این اداره به خواست فرانکلین روزولت، رئیس جمهوری آمریکا، برای مبارزه با پیامدهای بحران جهانی اقتصاد تأسیس شده بود. هدف از این اداره آن بود که عناصری از برنامه‌ریزی دولتی را وارد نظم بازار کند. اواخر مه ۱۹۳۵ با حکم قاطع دیوان عالی، این اداره مغایر با قانون اساسی اعلام شد. — م.